

«درمربایی تیغ» در بیتی از بوحنیفه اسکافی

علی حیدری*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان، خرم‌آباد

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۱/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۳۰)

چکیده

در «تاریخ بیهقی» به اشعار فراوانی استشهد شده است. از مجموع ۴۵۹ بیت که در این کتاب نقل شده، ۲۴۹ بیت (چهار قصیده کامل) از بوحنیفه اسکافی است که سخت مورد توجه بیهقی بوده است. از این چهار قصیده، دو قصیده به سفارش بیهقی سروده شده که بعضی از ابیات آنها اندکی تصنعی می‌نماید. در یکی از این قصاید، اسکافی سفارشی که مربوط به درگذشت محمود غزنوی و پادشاهی کوتاه‌مدت امیرمحمد و سلطنت امیرمسعود است، در وصف شمشیر ممدوح می‌گوید: «درم رباید تیغ تو زانش در سر خصم * کنی به زندان وز مغز او دهیش زوار». بعضی از شارحان تاریخ بیهقی، این بیت را مبهم دانسته‌اند و معنی نکرده‌اند و برخی فقط کلمه «زوار» را به اشتباه معنی کرده‌اند. در این مقاله، پس از تحلیل واژه‌های «درم» و «زوار» و ترکیب‌های «درم ربودن» و «درم ربودن تیغ» معنی تازه‌ای از بیت ارائه شده است که ابهام بیت را برطرف می‌کند. این مضمون به شیوه‌های مختلف در شعر دیگر شاعران نیز آمده است.

واژگان کلیدی: بیهقی، بوحنیفه اسکافی، درمربایی، تیغ، زوار.

* E-mail: aheidary1348@yahoo.com

مقدمه

ابوالفضل بیهقی در مجلد هفتم تاریخ بیهقی، ضمن وقایع سال ۴۲۲ هجری قمری می‌نویسد: «در این روزگار که تاریخ را اینجا رسانیده بوم، مرا صحبت افتاد با بوحنیفه اسکافی و... اکنون قصیده‌ای ببايد گفت و آن گذشته [سنت محمود و ماجرای امیر محمد و...] را به شعر تازه کرد تا تاریخ بدان آراسته گردد. وی این قصیده بگفت و نزد من فرستاد. چون کسی پادشاهی گذشته را چنین شعر داند گفت، اگر پادشاهی بر وی اقبال کند و شعر خواهد، وی سخن را به کدام درجه رساند؟!» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۴۲۴). مطلع قصیده اسکافی چنین است:

«چو مرد باشد بر کار و بخت باشد یار، ز خاک تیره نماید به خلق زرّ عیار»

برخلاف نظر بیهقی که می‌گوید: «به پایان آمد این قصیده غرّاء چون دیبا، در او سخنان شیرین با معنی درست دست در گردن یکدیگر زده... در سخن موی به دو نیم شکافد، دست بسیار کس در خاک مالد...» (همان: ۴۳۲)، در بعضی از ابیات، رنگ و بوی تکلف هویداست؛ زیرا قصیده به نوعی سفارشی است و از ته دل نجوشیده است. قصیده دیگری از بوحنیفه اسکافی که باز به سفارش بیهقی سروده شده، در تاریخ بیهقی آمده است (ر.ک؛ همان: ۹۶۶). بیهقی دو قصیده دیگر را از بوحنیفه اسکافی ذکر می‌کند. با آن همه تعریف و تمجید بیهقی از بوحنیفه (ر.ک؛ همان: ۵۱۶)، گاهی لفظ و معنی از همراهی هم بازمی‌مانند و گاهی نیز علی‌رغم فخامت قصیده، معانی نازکی در لفافه الفاظ خشن پیچیده شده که مخاطب از درک آن عاجز است. استاد فروزان فر در این باره می‌نویسد: «بوحنیفه فکر پخته‌ای نداشت و کار او شاعری نبوده» (فروزان فر، ۱۳۵۰: ۱۹۹).

در قصیده مورد نظر، در یکی از ابیات، که در وصف شمشیر ممدوح است، چنین آمده:

«درم رباید تیغ تو زانش در سر خصم، کنی به زندان وز مغز او دهیش زوار»

(بیهقی، ۱۳۸۳: ۴۲۶).

در این مقاله سعی شده است بیت مذکور معنی شود؛ بیتی که خطیب رهبر آن را بی‌معنی قلمداد کرده است و شارحان دیگر فقط به معنی کردن یک یا دو لغت از بیت پرداخته یا به ذکر نسخه‌بَدل‌ها بسنده کرده‌اند.

۱- پیشینه پژوهش

آقای خطیب رهبر در شرحی که بر تاریخ بیهقی نوشته، فقط به شرح لغت «زوار» اکتفا کرده است و می‌نویسد: «زوار به فتح اول، خادم، پرستار و در ادامه می‌نویسد: معنی بیت روشن نشد» (همان: ۵۴۴). آقای علی‌اکبر فیاض نیز فقط در پاورقی بیت می‌نویسد: «زوار و روار (زوار و روار هر دو در فرهنگ‌ها به معنی خدمتکار زندانیان است» و در نسخه بدل به جای «وز»، «در» آورده‌اند» (همان، ۱۳۸۹: ۳۶۴). سعید نفیسی نیز «زوار» را در بیت مذکور، به معنی «خادم و خدمتکار» دانسته است و به شرح همین لغت اکتفا کرده است (ابوالفضل بیهقی، بی‌تا: ۲۳۲). آقای حسینی کازرونی در کتاب «فرهنگ تاریخ بیهقی»، «زوار» را به معنی «خدمتکار، پرستار (معمولاً بیماران و زندانیان)» دانسته است (حسینی کازرونی، ۱۳۸۴: ذیل زوار). سید ضیاءالدین سجادی در مقاله‌ای با عنوان «تحقیق در اشعار و امثال فارسی تاریخ بیهقی»، به ذکر مختصر قصیده مذکور پرداخته، اما متعرض این بیت نشده است (ر.ک؛ سجادی، ۱۳۵۰: ۲۸۴). در گزیده‌های تاریخ بیهقی نیز به این مسائل پرداخته نشده است.

۲- بحث و بررسی

در این مقاله، ابتدا بعضی از کلمات و تناسب‌های پنهان بیت تشریح می‌شود و آنگاه معنایی از بیت ارائه می‌گردد که در شعر شاعران دیگر نیز کمابیش آمده است:

* **درم:** به فتحین به معنی «نوعی کارد» است. اشتقاق آن از ریشه ایرانی باستان «در» به معنی «بریدن و شکافتن» که مصدر فارسی «دریدن» و واژه «دره» در فارسی از همین ریشه است (ر.ک؛ امی‌دسالار، ۱۳۷۴: ۱۰۷). آقای امی‌دسالار از کتاب *تحفة الغرائب* منسوب به محمد بن ایوب حاسب مثال می‌آورد: «بوم را بگیری و به درم تیزکرده بکشی، یک چشمش باز مانده و یکی فراز شود» (همان: ۱۰۶). اما بعضی از محققان منکر این معنی برای «درم» شده‌اند (ر.ک؛ مولایی، ۱۳۹۰: ۱۷۲). مولایی می‌گوید: «حال باید دید که آیا واژه «درم» واقعاً می‌تواند در موازای «درنه» به معنی کارد، چاقو و یا ابزاری از این دست باشد؟ بر اساس پاره‌ای از قراین و شواهد زبانی و قوانین زبان‌شناسی تاریخی- تطبیقی، اگر احتمال چنین امری محال نباشد، بسیار ضعیف است» (همان). در نهایت، وی می‌پذیرد که با توجه به قراین زبان‌شناسی و قواعد دستوری زبان پهلوی، از ریشه «در» به معنی «دریدن» در ایرانی میانه غربی، فقط می‌تواند darm (با سکون حرف سوم) ظاهر شود: «به این ترتیب، جمیع موارد نشان می‌دهد که

احتمال وجود واژه‌های به صورت «درم» به معنی «کارد، چاقو» و اشتقاق آن از ریشه «dar» در ایران باستان، تقریباً منتفی است» (همان: ۱۷۳). معنی دیگر «درم» همان معنی مشهور است: «واحد سکه نقره» (معین، ۱۳۷۱: ذیل واژه درم).

یقیناً در این بیت «درم» به معنی «سکه نقره» است و در معنی «کارد» با تیغ ایهام تناسب یا ایهام ترجمه دارد، حتی اگر «درم» در معنی «کارد» و «چاقو» معنی رایج و پذیرفته شده‌ای باشد.

* درم ربودن

در بیت مورد نظر، «درم ربودن» متضمن دو معنی است: ۱- «درم رباید تیغ تو»؛ یعنی تیغ تو درم را از روی زمین برمی‌دارد و جذب می‌کند، اما در مصرع دوم با توجه به زندانی شدن تیغ به جرم درم‌ربایی؛ «درم ربودن»، «درم دزدیدن» را به ذهن می‌آورد، چنان‌که خواهیم گفت، «درم ربودن» حسن تعلیلی برای زندانی شدن تیغ، در زندان مغزِ سرِ دشمن است.

* درم ربودن تیغ

به نظر می‌رسد گره اصلی بیت در اسناد «درم‌ربایی» به تیغ است. در یک نگاه، می‌توان گفت که گاهی بعضی از شمشیرها بنا به دلایل متعدّد و در شرایط ویژه‌ای (اگر زیاد تیز باشند)، خاصیت مغناطیسی یا شبه‌مغناطیسی پیدا کرده، آهن یا اشیاء ویژه‌ای را به خود جذب می‌کنند. بنابراین، شاعر به جای اینکه بگوید شمشیر تو خیلی تیز است، می‌گوید که تیغ تو «درم» را می‌رباید و جذب می‌کند و... چنان‌که پیداست، آهن و آهن‌ربا از سنگ استخراج می‌شود. مشهور است که «انسان‌های اولیه به سنگ‌هایی برخورد کردند که قابلیت جذب آهن را داشتند... نخستین بار، شش قرن قبل از میلاد مسیح، در شهر باستانی «ماگنزیّا» واقع در آسیای صغیر (ترکیه امروزی)، یونانیان به این سنگ برخورد کردند. بنابراین، به خاطر نام محلّ پیدایش اولیه، نام این سنگ را «ماگنتیت» یا «مغناطیس» گذاشتند که ترجمه فارسی آن آهن‌ربا می‌باشد» (شبکه رشد: ۴/۴/۱۳۹۳).

خواجه نصیرالدین طوسی در خواصّ بعضی از سنگ‌ها آورده است: «نقره را به مقدار دو سه گز به خود کشد» (طوسی، ۱۳۶۳: ۱۳۵). ابوریحان بیرونی نیز در کتاب *الجماهر فی الجواهر*، در خواصّ مغناطیس می‌گوید: «بعضی از سنگ‌ها هستند که طلا و بعضی دیگر نقره را جذب

می‌کنند» (بیرونی، ۱۹۹۵م: ۳۴۹) (در نظر داشته باشیم که «آهن = شمشیر» را از سنگ استخراج می‌کردند و درم نیز از نقره است). در جای دیگر نیز می‌نویسد: «و در خواص بعضی از احجار آورده‌اند که جواهر را به خویشتن جذب می‌کنند...» (طوسی، همان: ۱۳۴). در خواص «حجر القبور» می‌نویسد: «و گفته‌اند نقره را بکشند، چنان‌که مغناطیس آهن را» (همان: ۱۵۹). ابوریحان بیرونی در توصیف نوعی از مغناطیس می‌نویسد: «در بعضی از معادن... نوعی از مغناطیس کشف شده است که هیچ شباهت به رنگ مغناطیس ندارد و دقیقاً شبیه آهن صیقل داده شده است تا جایی که گمان می‌رود که آهن است و می‌تواند هم‌وزن خود آهن جذب کند» (بیرونی، ۱۹۹۵م: ۳۴۹). شمشیر و... را با «فسان» که سنگ بود، تیز می‌کردند و طبیعی است که خاصیت آهنربایی در بسیاری از سنگ‌ها، به‌ویژه سنگ فسان (که کبود و بنفش‌رنگ است)، وجود دارد. لذا با سایش سنگ فسان بر لبه‌های شمشیر، این خاصیت مغناطیسی در لبه شمشیر به صورت موقت و مصنوعی ایجاد می‌شود. آقای گل‌افشانی معتقد است: «وقتی که سنگی ذوب می‌شود، هم‌زمان با سرد شدن مغناطیده می‌شود. لذا می‌توان گفت همه سنگ‌ها روزگاری مغناطیده شده، به مرور زمان حالت مغناطیسی خود را از دست داده‌اند» (گل‌افشانی، ۱۳۷۲: ۴۵). بنابراین، تمام سنگ‌هایی که هنگام تشکیل شدن حاوی ترکیب‌هایی از اکسیدهای آهن و تیتانیم باشند، می‌توانند تحت تأثیر میدان مغناطیسی زمان تشکیل خود قرار گیرند (ر.ک؛ مستوفی‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۴).

آهن‌ربا یا طبیعی و دایمی و یا موقت و مصنوعی است. آهن‌ربای موقت یا مصنوعی به شیوه‌های مختلف به دست می‌آید؛ از جمله اگر آهنی در مجاورت آهن‌ربای دایمی قرار گیرد و یا برای مدتی با آن یا هر چیز دیگر اصطکاک داشته باشد و... و مغناطیس بازمانده، نه تنها به ماده، بلکه به شکل جسمی که آهن‌ربا می‌شود نیز بستگی دارد. میله‌های نسبتاً کوتاه و کلفت از آهن نرم بعد از دور شدن آهن‌ربا، تقریباً به کلی خاصیت آهن‌ربایی را از دست می‌دهند و برعکس، آهن‌های سخت و نازک و دراز [که شمشیر چنین شکلی و خاصیتی دارد] این حالت را قوی‌تر و برای مدت زمان بیشتری، حفظ می‌کنند. «آهن‌ربای دایمی از میله فولادی، از میله آهنی خیلی قوی‌تر است. به این دلیل، آهن‌رباهای دایمی را از درجات خاصی از فولاد درست می‌کنند، نه از آهن» (شبکه رشد، ۱۳۹۳/۴/۴). طبیعی است که شمشیر (به‌ویژه شمشیر بزرگان) از آهن‌های محکم‌تر و احیاناً از فولاد ساخته می‌شد. ابوریحان در کتاب *الجواهر فی الجواهر* می‌نویسد: «مزید بن علی الحداد الدمشقی کتابی در وصف شمشیر دارد که رساله

کندی از آن یاد کرده است. در این کتاب، ابتدا از شمشیرهای فولادی سفید سخن به میان آمده است» (بیرونی، ۱۹۹۵م: ۴۱۳). ظاهراً همه آهن‌ها دارای ذرات آهن‌ربا هستند، اما چون چینش ذرات منظم نیست، این خاصیت در آنها حفظ نمی‌شود. «وقتی یک قطعه آهن، آهن‌ربا نیست، ذرات آهن‌ربایی به صورت پراکنده و دلخواه داخل آن قرار دارند و وقتی ذرات داخل آهن در امتدادی منظم قرار گیرند، اثرات مغناطیسی آنها با هم جمع شده و آن آهن، آهن‌ربا می‌شود» (شبکه رشد، ۱۳۹۳/۴/۴).

گاهی نیز بر اثر مالش دو چیز به هم، خاصیت الکتریسیته به وجود می‌آید که در جذب برخی اشیاء مانند پر، کاه و... شبیه آهن‌ربا عمل می‌کنند. طبیعی است هر چه این مالش بیشتر باشد، قدرت و مدت جذب بیشتر خواهد بود. خواجه نصیرالدین طوسی در این باره می‌گوید: «اگر بیجاده را به موی سر یا به اندام بمالند تا گرم شود و آنگاه در برابر کاه و پر مرغ دارند، به خویشتن کشد (چون کهربا و مغناطیس). والله اعلم!» (طوسی، ۱۳۶۳: ۸۲).

جریان مغناطیسی بر اثر هر گونه اصطکاکی (هرچند در درجه خفی و نازل) ایجاد می‌شود. «به عنوان مثال، از رعد و برق تا حد زیادی با تولید میدان‌های الکترومغناطیسی ضعیف که با اسفیریکا (سیگنال‌های رادیویی جوئی) همراه است، می‌توانند بر اثر اصطکاک ایجاد شوند. مثلاً از عمل باد یا سایر رویدادهای هواشناسی، از جمله توسعه و حرکت جبهه‌های گرم و سرد...» (توماس، ۱۳۹۲: ۱۴۵).

هرچه آهن‌ربا بزرگتر یا قدرت جذب بیشتری داشته باشد، اشیاء بزرگتر را از فاصله دورتر جذب می‌کند: «بدان که مغناطیس را در فارسی، سنگ آهن‌ربا می‌گویند، چندان که بزرگتر و بیشتر باشد، قوت آن افزون‌ترست... معدن آن در دریای قلم است و بهترین آن سرخ بنفش‌رنگ است. اگر یک مثقال خوبش باشد، پنج مثقال سوزن آن را از یک ستیر راه تواند جذب کرد...» (حسینی آملی، بی‌تا: ۱۹). شاید گذشتگان ما تفاوت چندانی بین جریان‌های الکتریکی و مغناطیسی قائل نبودند و منشأ و کارکرد هر دو را یکسان می‌دانستند. لذا وقتی شمشیری با سیقل زدن تیز شود، طبیعی است که با جریان الکتریسته یا قدرت مغناطیسی که به دست آورده، براده‌های کوچک آهن، پر، کاه و... را جذب می‌کند و چنان که گفتیم، گاهی بعضی از سنگ‌ها (که ماده اصلی شمشیر هستند)، نقره را هم جذب می‌کنند.

با ذکر این مقدمه می‌توان گفت بیت در وصف تیزی و بُرآیی شمشیر ممدوح است و نیازی هم نیست که ممدوح عملاً چنین شمشیری داشته باشد، بلکه بسیار طبیعی است که بیت

می‌تواند متضمن غلوی شاعرانه در وصف شمشیر ممدوح باشد. اما به هر حال، پندار شاعرانه بر مبنای یک واقعیت خارجی شکل گرفته است. ناگفته نماند که شمشیر پادشاهان مانند سایر لوازم آنها منحصر به فرد بوده است. خواجه نصیرالدین طوسی در توصیف شمشیری که ملک بحرین و ملک کیش با هم بر سر آن نزاع داشتند، چنین آورده است: «این شمشیر در بریدن بی‌نظیر بود... در قدیم صاعقه‌ای آمد. بعد از آن، آن را در آن موضع یافتند، طریقه شکل‌گیری الماس به این شیوه است که خواجه به آن اشاره نکرده است. طولانی مثل آهن و سفید مثل نقره که از آن دو شمشیر ساختند... یک شب ملک بحرین می‌گذشت. به نخلی رسید. گمان برد شخصی است. آن شمشیر بر آن نخل بگذارد. گمان برد که آن را نبریده است... شمشیر را بر سنگ زد تا به دو پاره شد... دیگر روز نخل را دیدند دو پاره شده به یک ضربت شمشیر و به سبب سبکی، زخمی کمال حدت شمشیر با درخت به هم بسته بود، چون اندک بادی بگذشت، بیفتاد. بعد از آن، آن شمشیر را پیوند کردند و تمام آن را موصول نام نهادند» (طوسی، ۱۳۶۳: ۲۲۴-۲۲۳). این مضمون (جذب اشیاء ریز به وسیله شمشیر تیز)، باوری و مضمونی پذیرفته در اندیشه بعضی از شاعران است که به صورت یک سنت ادبی رایج گردیده است. در بین شاعران فارسی‌زبان، کسی که بیش از همه به این مضمون پرداخته، صائب تبریزی است. البته صائب به جای «درم»، «سوزن» آورده است که در عالم واقع، عملاً اتفاق می‌افتد:

«ضعیفان را به چشم کم‌مبین در سرفرازی‌ها

که تیغ تیز بردارد ز خاک راه سوزن را»

(صائب تبریزی، ۱۳۸۳: ۲۱۱).

«شد مسیحا به تجرد ز علایق آزاد

چه کند رشته به آن تیغ که سوزن برداشت»

(همان: ۵۴۲).

«دلیل جوهر ذاتی است با ضعیفان خلق

که تیغ تیز رباید ز خاک راه سوزن را»

(همان: ۳۹۳).

«گرچه صید لاغر من قابل فتراک نیست

می‌توان کردن به سوزن امتحان شمشیر را»

(همان: ۸۶).

قآنی شیرازی نیز همین تصویر را با بیانی ساده‌تر چنین آورده است:

«رباید مغفر از فرق دلیران تیغ رخسارت

خهی آهن سلب اعجوبه‌ای کآهن‌ربا آمد»

(قآنی شیرازی، ۱۳۶۳: ۲۱۰).

سلمان ساوجی با تشبیه تفضیل تیغ ممدوح به کاه‌ربا چنین گفته است:

«گر آینه تیغ تو گوهر بنماید رخساره به خون لعل کند کاه‌ربا را»

(ساوجی، ۱۳۶۷: ۳۶۷).

این جذب مختصر و ابتدایی، خواه از طریق الکتریسیته یا مغناطیس باشد، زمینه چنین تصویری را فراهم آورده است و شاعر را بر آن داشته تا با بیانی غلوآمیز بگوید که شمشیر ممدوح علاوه بر جذب ذرات و ریزه‌های آهن، درم را نیز جذب می‌کند و ...

زوار

«زوار» با اختلاف حرکت فاء‌الفعل (به صورت کسره و فتحه) معانی مختلف دارد. در فرهنگ‌های فارسی بیشتر به معنی «خادم و پرستار» (به‌ویژه برای زندانیان) است که در بیت مورد نظر، چندان مناسب نیست. در فرهنگ فارسی معین در ذیل واژه «زوار» آمده است: «خادم، پرستار مخصوصاً آن که خدمت بیماران یا زندانیان کند» (معین، ۱۳۷۱: ذیل زوار). انوری نیز در معنی «زوار» نوشته است: «آن که خدمت بندیان کند» (انوری، ۱۳۸۲: ذیل زوار) و ...

در شاهنامه فردوسی، ضمن داستان هرمز، دوبار «زوار» به کار رفته است و کزازی آن را مطابق فرهنگ‌ها در معنی پرستار و تیمارگر دانسته است:

«چو روزی برآمد نبودش زوار نه خورد و نه پوشش نه انده‌گسار

ز زندان پیامی فرستاد دوست به موبد که ای مر مرا مغز و پوست

منم بی زواری به زندان شاه کسی را به نزدیک من نیست راه

همی خوردمی آرزو آیدم شکم گرسنه رنج بفرایدم»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۲۸).

اما چنان که خواهیم گفت، با توجه به سیاق کلام و مصرع و بیت‌های بعد، «زوار» می‌تواند به معنی «مُزَوَّر: غذای مختصر یا داروی مخصوص بیمار» نیز باشد. معنی آمده در فرهنگ‌های عربی برای این کلمه، مناسب‌تر است. در فرهنگ الرائد، «زوار» به معنی «طنابی است که با آن دست‌های اسیر را به گردنش می‌بندند» (مسعود، ۱۳۸۰: ذیل زوار). در المعجم الوسیط نیز همین معنی برای «زوار» آمده است: «حَبْلٌ تَجْمَعُ بِهِ يَدَا الْأَسِيرِ إِلَى صَدْرِهِ: رِيسْمَانِي كِه بَا أَنْ دَسْتِ اسِيرِ رَا بَه سِينَه‌اش مِی بِنْدَنَد». (المعجم الوسیط المدرّسی، ۲۰۱۰م: ذیل زوار). شاید معنی دقیق‌تر و مناسب‌تر برای این کلمه، در فرهنگ لسان‌العرب آمده است: «زوار: شَيْءٌ يُجْعَلُ فِي فَمِ الدَّابَّةِ إِذَا اسْتَصْعَبَتْ لَتَنْقَاذٍ وَ تَذَلٍّ... وَ كُلُّ شَيْءٍ كَانَ صَلَاحاً وَ عِصْمَةً فَهُوَ زَوَارٌ: چِيزِي كِه دَر دِهَان حَيَوَان سِرْكَش قَرَار مِی گِیرِد، تَا رَام وَ زَبُون گَرَدَد... وَ هَر چِيزِي كِه مَوْجِب صَلَاح وَ نَگَه‌داری شُود، بَه آن زَوَار مِی گُویَنَد» (ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ۳۳۹).

«زوار» می‌تواند مترادف با «مُزَوَّر» (مفْرَح؛ غذایی که به مریض می‌دهند) باشد. «مُزَوَّر: دارو و خوراکی که به بیمار می‌داده‌اند» (کزازی، ۱۳۸۰: ۶۲۳). خاقانی چندین بار شبیه مضمون بوحنیفة اسکافی را در دیوانش به کار برده است، با این تفاوت که اولاً به جای «زوار»، همیشه از «مُزَوَّر» استفاده کرده است و ثانیاً این شمشیر ممدوح است که برای مغز دشمن مُزَوَّر می‌سازد:

«مُزَوَّر پَزْدَ خَنجَرِ گُوشْت‌خُوارش عِدُو رَا كِه بِيْمَارِ عِصِيَانِ نَمَائِد»
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۴۸).

«خَنجَرِ گَنْدَنَا تَنْت، هَم بَه كِدُويِ مَغْزِ او
مِی دِهْدَش مُزَوَّرِي، تَا رَهْدِ از مُزَوَّرِي»
(همان: ۴۳۱).

به هر حال، «زوار» (با فتح یا کسر «ز») در معنی «غذایی که به مریض می‌دهند یا طنابی که دست اسیر را با آن می‌بندند و یا چیزی که در دهان حیوان سرکش می‌گذارند تا رام گردد»، به کار رفته است و در معنی «نگهبان»، با کلمه «زندان» که در بیت آمده است، ایهام تناسب دارد. احتمالاً «زواله: گلوله آرد خمیر کرده که برای نان پختن مهیا کرده باشند» (رامپوری، ۱۳۶۳: ذیل زواله) ریخت دیگری از «زوار» است.

زندان

در این بیت، سرِ دشمنِ ممدوح به زندان تشبیه شده است. تشبیه کاسه سر یا مغز دشمن به زندان و ... از مضمون‌های رایج شعر فارسی است:

«مغز سران کدوی خشک، اشک یلان ز رشک تر
زین دو به تیغ چون نمک، پخته آبای معرکه»
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۶۳).

در ابیات زیر، شبیه همین مضمون آمده است، با این تفاوت که مغز دشمنان، مرغزار، مقرر، مغرب و... شمشیر ممدوح شده است:

«آفتابی است تیغ تو که غروب، جز به مغز عدو نمی‌دارد»
(همان: ۸۵۱).
«در مغز بدسگال کند تیغ او مقرر و ز رای روزگار بُود رای او خبر»
(قطران، ۱۳۳۳: ۱۲۸).
«پولاده تیغ مغزپالای سرهای سران فکنده در پای»
(نظامی گنجوی، ۱۳۶۳، الف: ۱۱۰).

«نیزه خسرو ستاره است و دل شیران، فلک
تیغ او شیرست و مغز جنگجویان، مرغزار»
(عنصری، ۱۳۶۲: ۱۱۹).
«تیغ تو شیری است کو را مغز باشد مرغزار
تیر تو مرغی است کو را دیده باشد آشیان»
(همان: ۲۱۳).
«گوهر مهر تو را جان مؤلف صدف است
سبزه تیغ تو را مغز مخالف چمن است»
(قائنی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۲۳).

«تیغ گفتا من یکی شیرم که دارم روز رزم،
مغر بدخواهان سلطان معظّم مرغزار»
(امیر معزی، ۱۳۶۲: ۲۲۶).
«تیغ تو شیری است سرتاسر تنش دندان تیز
خوابگاهش در نیام و صیدگاهش در جگر»
(همان: ۲۲۷).
«دست اجل چو تیز کند تیغ دشمنی،
جز جان دشمنانت نسازد نیام او»
(همان: ۶۱۴).

معنی بیت

قبل از معنی کردن بیت، ذکر چند نکته زیر الزامی است:

۱- شمشیر یکی از مهم‌ترین لوازم و ابزارهای پادشاهان بوده است و طبیعتاً شمشیر تیز جایگاه ویژه‌ای داشته است. ذوالفقار حضرت علی^(ع)، شمشیرهای مرصع‌نشان پادشاهان که در نقاشی‌ها وجود دارد و... نشان از اهمیت شمشیر دارد. نظامی گنجوی هنگام وصف شکسته شدن دندان پیامبر اسلام^(ص)، زبان پیامبر^(ص) را به خنجر تشبیه می‌کند و از اینکه خنجر زبان او، دندانش را افکنده است، ناراحت نیست؛ زیرا خنجر دندانه‌دار کند است (و تیز نیست):

«در صف ناوردگه لشکرش دست قلم بود و زبان خنجرش
خنجر او ساخته دندان نثار خوش بُبود خنجر دندانه‌دار»
(نظامی گنجوی، ۱۳۶۳، ب: ۲۱).

۲- آهن و به تبع آن، شمشیر اگر تیز شود، خاصیت مغناطیسی به خود می‌گیرد و می‌تواند اشیائی را برباید (جذب کند) که در این بیت، آنچه را شمشیر ممدوح ربوده و جذب کرده، درم است.

۳- اگر کسی درم را برباید (دزدی کند)، باید به زندان برود و محبوس شود. چون شمشیر ممدوح درم ربوده، باید به زندان برود. اما زندان سِر دشمنانش.

۴- به زندانیان مختصر خوراکی می دهند و او را می بندند. خوراکِ شمشیرِ زندانی شده در سرِ دشمن، از مغز دشمن است و... .

با توجه به تمام مطالب گفته شده، ماحصل بیت چنین است: «شمشیر تو آنقدر تیز است که درم را نیز جذب می کند و می رباید، (چون این درم ربائی در حکم دزدی است)، این شمشیر باید مجازات شود، لذا روانه زندان سرِ دشمن می شود و با مغز سرِ دشمن محکم بسته می شود (یا مغز دشمن را مانند زواری در دهان شمشیر قرار می دهند تا دست از دزدی و سرکشی بکشد و رام شود و یا غذای مختصری از مغز دشمن به آن داده می شود). (شمشیر تیز ممدوح به سرِ دشمن فرو رفته، مغزش را نیز از بین برده است). بیت حُسن تعلیلی است برای تیزی شمشیر و شکافته شدن سرِ دشمن به وسیله شمشیر ممدوح. علاوه بر این، می توان گفت که مراد از «درم ربایی تیغ»، به دست آوردن اموال (درم) با تیغ ممدوح است. در ابیات زیر نیز ارتباط (تناسب یا ایهام تناسب) درم، زوار، درم و تیغ محسوس است:

«درم کشتست کریمی که در خزانه او، درم نیابد چندان که برکشد زوار»
(فرّخی سیستانی، ۱۳۷۸: ۱۳۷).

«همه جهانش به زنهار تیغ تیز ولی، درم نیابد از دست راد او زنهار»
(بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۹۸).

«تیغ تیزش ز شعاع خود و از حلقِ عدو تا دمِ چشم فلک چشمه درم ریخته اند»
(همان: ۲۴۵).

«چون دهن تیغ درم ریز باش چون شکم کوس تهی خیز باش»
(نظامی گنجوی، ۱۳۶۳، ب: ۱۵۲).

حسن وحید دستگردی، در بیت اخیر، «درم ریز بودن تیغ» را کنایه از «درخشندگی تیغ» دانسته است (ر.ک؛ همان)، در حالی که به نظر می رسد «درم ریز بودن تیغ» به همین باور اشاره دارد؛ یعنی درم هایی را که تیغ جذب کرده، اما به علت سنگینی یکی پس از دیگری از تیغ جدا می شوند و یا حداقل اشاره دارد به کشورگشایی و به دست آوردن غنیمت (درم و ...) به وسیله شمشیر و بخشیدن بی حساب و کتاب آن غنایم.

نتیجه‌گیری

در این مقاله بیت زیر از ابوحنیفه اسکافی که در تاریخ بیهقی نقل شده، معنی شده است:

«درمرباید تیغ تو زانش در سرِ خصم کنی به زندان و ز مغز او دهیش زوار»

بعضی از شارحان تاریخ بیهقی، معنی این بیت را مبهم دانسته‌اند و بعضی نیز فقط یک لغت (زوار) را معنی کرده‌اند که راه به جایی نمی‌برد. با توجه به ابیاتی از شاعران دیگر و تحلیل‌هایی از کلمات و عبارات کلیدی بیت، برای بیت معنی ارائه شده است. در این بیت که در وصف تیزی شمشیر ممدوح و زبونی دشمن اوست، بوحنیفه با حُسن تعلیلی زیبا می‌گوید، تیغ ممدوح از بس تیز است که حالت مغناطیسی یافته تا جایی که (به جای کاه، پر، ذرات و...) نقره را هم از زمین جذب می‌کند و می‌رباید و به دلیل این ربایش (دزدی) باید به زندان برود و ممدوح آن را در سرِ دشمن زندانی کرده، در مغز او فرو برده است تا جایی که مغزِ دشمن تیغ ممدوح را در بر گرفته است.

پی‌نوشت

۱- در ترکیب «درمرباید» نوعی «استخدام ضمیر» وجود دارد: «درمربایی تیغ» در مصرع اول (درمرباید تیغ تو...) فقط به معنی جذب کردن یا برداشتن درم به وسیله تیغ است، اما مرجع ضمیر «شین» در همین مصرع (... زانش در سرِ خصم) تیغ است. شاعر بعد از «زانش» دلیل به زندان کردن تیغ به وسیله ممدوح را «درمربایی» دانسته است (به دلیل آنکه تیغ تو درم را می‌رباید)، اما نه در معنی «جذب کردن»، بلکه در معنی «دزدیدن»؛ زیرا مستوجب زندانی شدن است. نمونه مشهور و تکراری که در کتب بدیع برای استخدام ضمیر آمده، این ابیات از دیباچه گلستان سعدی است:

«امید هست که روی ملال درنکشد،
از این سخن که گلستان نه جای دلتنگی است
علی‌الخصوص که دیباچه همایونش،
به نام سعد ابوبکر سعد بن زنگی است»

گلستان در بیت اول، فقط به معنی باغ و گلستان است. ضمیر «شین» در مصرع اول بیت دوم، به گلستان برمی‌گردد، اما نه در معنی باغ و گلستان، بلکه در معنی کتاب گلستان سعدی.

منابع و مأخذ

- ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۰۵ ق.). *لسان العرب*. ج ۴. چاپ اول. بيروت. نشر ادب الجوزة.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۷۴). «تیغ درم یا سیمین قلم». *ایران شناسی*. سال هفتم. شماره ۱. صص ۱۸۰-۱۰۰.
- امیر معزی، محمد بن عبدالملک. (۱۳۶۲). *کلیات امیر معزی*. با مقدمه و تصحیح ناصر هیبری. چاپ اول. تهران: نشر مرزبان.
- انوری، حسن. (۱۳۸۲). *فرهنگ بزرگ سخن*. چاپ دوم. تهران: سخن.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۹۹۵ م.). *الجواهر فی الجواهر*. به تصحیح یوسف الهادی. چاپ اول. تهران: علمی و فرهنگی.
- بیلقانی، مجیرالدین. (۱۳۵۸). *دیوان مجیرالدین بیلقانی*. تصحیح محمدآبادی. چاپ اول. تبریز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۳). *تاریخ بیهقی با معنی واژه‌ها و شرح جمله‌های دشوار و...* به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ نهم. تهران: آفتاب.
- _____ . (۱۳۸۹). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. چاپ دوم. تهران: علمی.
- _____ . (بی‌تا). *تاریخ بیهقی*. تصحیح سعید نفیسی. تهران: کتابخانه سنایی.
- توماس، پت. (۱۳۹۲). *آب و هواشناسی پزشکی*. ترجمه داریوش یاراحمدی. چاپ اول. خرم‌آباد: انتشارات دانشگاه لرستان.
- حسینی آملی، نجم‌الدین اسکندر. (بی‌تا). *صفات الجواهر*. تهران: مجموعه نُسَخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. شماره ۲۷۷.
- حسینی کازرونی، سید احمد. (۱۳۸۴). *فرهنگ تاریخ بیهقی*. چاپ اول. تهران: زوآر.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل. (۱۳۶۸). *دیوان خاقانی*. تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی. چاپ دوم. تهران: زوآر.
- رامپوری، غیاث‌الدین. (۱۳۶۳). *غیاث‌اللغات*. به کوشش منصور ثروت. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- ساوجی، سلمان. (۱۳۶۷). *دیوان سلمان ساوجی*. به تصحیح تقی تفضلی. چاپ دوم. تهران: صفی‌علیشاه.
- سجادی، سید ضیاء‌الدین. (۱۳۵۰). «تحقیق در اشعار و امثال فارسی تاریخ بیهقی». *یادنامه ابوالفضل بیهقی*. چاپ اول. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- شبکه رشد (۱۳۹۳/۴/۴): Daneshnameh.rosd.ir.

- صائب تبریزی، محمدعلی. (۱۳۸۳). *دیوان صائب تبریزی*. به کوشش محمد قهرمان. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
- طوسی، محمد بن محمد. (۱۳۶۳). *تنسوخ‌نامه ایلخانی*. به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. چاپ اول. تهران: اطلاعات.
- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد. (۱۳۶۳). *دیوان عنصری*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. چاپ اول. تهران: کتابخانه سنایی.
- فرّخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ. (۱۳۷۸). *دیوان فرّخی سیستانی*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. چاپ سوم. تهران: زوار.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *نامه باستان*. ویرایش و گزارش از میرجلال‌الدین کزازی. چاپ اول. تهران: سمت.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۵۰). *سخن و سخنوران*. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
- قآنی شیرازی، میرزا حبیب. (۱۳۶۳). *دیوان قآنی شیرازی*. مقدمه و تصحیح ناصر هیری. چاپ اول. تهران: ارسطو.
- قطران تبریزی، ابومنصور. (۱۳۳۳). *دیوان قطران تبریزی*. تصحیح محمد نخجوانی. چاپ اول. تبریز: کتاب‌فروشی حاج ابراهیم حقیقت.
- کزازی، میر جلال‌الدین. (۱۳۸۰). *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*. چاپ دوم. تهران: مرکز.
- گل‌افشانی، سید رضا. (۱۳۷۲). «مغناطیس دیرینه و کارکرد آن». *رشد آموزش زمین‌شناسی*. شماره ۳۲ و ۳۳. صص ۴۴-۵۵.
- مستوفی‌زاده، بابک. (۱۳۸۸). «پلئو مغناطیسم». *رشد آموزش زمین‌شناسی*. شماره ۵۶. صص ۴۴-۴۹.
- مسعود، جبران. (۱۳۸۰). *الرأید*. ترجمۀ رضا انزایی نژاد. چاپ سوم. مشهد: آستان قدس رضوی.
- المعجم الوسیط المدرّسی*. (۲۰۱۰م). الطّبعة الثّانیة. بیروت: السبّط.
- معین، محمد. (۱۳۷۱). *فرهنگ فارسی معین*. چاپ هشتم. تهران: امیرکبیر.
- مولایی، چنگیز. (۱۳۹۰). «سیمین قلم و تیغ درم در شاهنامه فردوسی». *جستارهای ادبی*. شماره ۱۷۴. صص ۱۶۷-۱۸۴.
- نظامی گنجوی، جمال‌الدین الیاس. (۱۳۶۳). الف. *لیلی و مجنون*. تصحیح حسن وحید دستگردی. چاپ دوم. تهران: علمی.
- _____ . (۱۳۶۳). ب. *مخزن‌الأسرار*. تصحیح حسن وحید دستگردی. چاپ دوم. تهران: علمی.